

کولی، آکروبات و پادشاهی که هالیوود را مسحور کرد.

نویسنده: گروه تحریریه همداستان | تاریخ انتشار: 2026/07/26



تصویر او در ذهن تاریخ سینما با چند المان تغییرناپذیر حک شده است: سر کاملاً تراشیده، نگاهی نافذ که گویی تا اعماق روح مخاطب را می‌کاود، صدایی بم و پرتین، و استایلی که همزمان وقار یک پادشاه و وحشی‌گری یک جنگجوی استپ‌های آسیا را در خود داشت. «یول برینر» (Yul Brynner) تنها یک بازیگر نبود؛ او یک معمای زنده، یک آرشیو متحرک از فرهنگ‌ها و هنرهای گوناگون، و راوی داستان‌هایی بود که مرز میان حقیقت و افسانه در آن‌ها هرگز مشخص نشد.

برای شما خوانندگان مجله‌ی «همداستان» که همواره به دنبال لایه‌های پنهان شخصیت‌ها و روایت‌های ساختاریافته هستید، زندگی یول برینر یک سوژه‌ی بی‌نظیر است. مردی که می‌توانست به چندین زبان زنده دنیا صحبت کند، با مهارت یک کولی گیتار بنوازد، بر فراز چادر سیرک پرواز کند و در نهایت، به نمادین‌ترین پادشاه تاریخ برادوی و هالیوود تبدیل شود.

یول برینر در تمام طول حیاتش، بزرگ‌ترین داستان‌سرای زندگی خویش بود. او از ارائه یک بیوگرافی خطی و خسته‌کننده متنفر بود و به همین دلیل، در مصاحبه‌های مختلف تاریخ تولد، محل تولد و تبار خود را تغییر می‌داد. گاهی خود را یک شاهزاده‌ی مغول می‌نامید و گاهی مدعی می‌شد در جزیره‌ی ساخالین از مادری کولی به دنیا آمده است.

اما حقیقت تاریخی که سال‌ها بعد از مرگش مشخص شد، به همان اندازه شگفت‌انگیز است. یولی بوریسوویچ برینر در ۱۱ ژوئیه ۱۹۲۰ در شهر ولادی وستوک روسیه به دنیا آمد. تبار او ترکیبی غریب و جذاب از خون‌های مختلف بود: ریشه‌های سوئیسی-آلمانی از سمت پدر بزرگش، تبار روسی، و رگه‌هایی از قوم بوریات (مردمی با اصالت مغولی در سیبری). همین ترکیب ژنتیکی بود که آن استخوان‌بندی درشت صورت، گونه‌های برجسته و چشمان بادامی را به او بخشید؛ ویژگی‌هایی که به او اجازه می‌داد در هالیوود نقش یک پادشاه تایلندی، یک فرعون مصری، یک هفت‌تیرکش آمریکایی و یک جنگجوی سرخ‌پوست را با همان میزان از باورپذیری ایفا کند.

نابغه‌ی زبان‌آموز و جهانی در یک ذهن

یکی از ابعاد کمتر شناخته‌شده‌ی زندگی برینر برای مخاطب عام، توانایی شگرف او در یادگیری و درک ساختار زبان‌های مختلف است. او به معنای واقعی کلمه یک «پلی‌گлот» (چندزبانه) بود. تسلط بر زبان، تنها ابزاری برای ارتباط نبود، بلکه کلیدی برای ورود به سیستم‌های فکری و فرهنگی جوامع گوناگون محسوب می‌شد.

برینر به زبان‌های روسی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، مجارستانی و ژاپنی تسلط داشت و می‌توانست به چندین زبان دیگر نیز گلیم خود را از آب بیرون بکشد. این توانایی ریشه در دوران کودکی و نوجوانی پراشتاب او داشت. پس از آنکه پدرش خانواده را ترک کرد، مادرش او و خواهرش را به چین (شهر هاربین) برد و سپس آن‌ها در دهه ۱۹۳۰ به پاریس مهاجرت کردند. این جابجایی‌های مدام، ذهن او را برای جذب سریع لغات، لهجه‌ها و اصطلاحات آماده کرد. در دوران جنگ جهانی دوم، زمانی که در آمریکا حضور داشت، این تسلط زبانی به حدی به کار آمد که او به عنوان گوینده‌ی رادیویی برای دفتر اطلاعات جنگ ایالات متحده، برنامه‌هایی را به زبان فرانسوی برای نیروهای مقاومت در فرانسه اشغالی پخش می‌کرد.

نوی گیتار در کافه‌های پاریس: روح یک کولی

اگر بخواهیم به هسته‌ی مرکزی احساسات برینر نفوذ کنیم، باید به سراغ موسیقی برویم. پاریس دهه ۳۰ میلادی برای یول نوجوان، مهد کشف و شهود بود. او در آنجا با جامعه‌ی کولی‌های روس (Romani) آشنا شد. این آشنایی به یک شیفتگی عمیق و یادگیری نواختن گیتار با سبکی کاملاً کولی‌وار انجامید.

او در کلوب‌های شبانه‌ی پاریس، در کنار نوازندگان مشهوری چون «آلیوشا دیمتریویچ»، شب‌ها را به نواختن گیتار هفت‌سیم روسی و خواندن ترانه‌های فولکلور و عاشقانه می‌گذراند. موسیقی برای برینر، راهی برای بیان احساساتی بود که کلمات قادر به انتقالشان نبودند. سال‌ها بعد در اوج شهرت هالیوودی‌اش، او یک آلبوم موسیقی به نام «کولی و من» (*The Gypsy and I*) منتشر کرد که شامل ترانه‌های اصیل کولی‌های روس بود. صدای گرم و پرتین او در کنار تسلطش بر ریتم‌های پیچیده‌ی گیتار، وجهه‌ای کاملاً متفاوت از این ستاره‌ی سینما را به نمایش گذاشت.

از آکروبات در سیرک تا پادشاه در برادوی

یول برینر پیش از آنکه بازیگر شود، فیزیک و بدن خود را در خشن‌ترین مدیوم نمایشی یعنی «سیرک» آزموده بود. او در پاریس به عنوان یک آکروبات‌بازِ بندباز (Trapeze Artist) در سیرک زمستانی (Cirque d'Hiver) فعالیت می‌کرد. این تجربه‌ی شگفت‌انگیز، به او کنترل کامل بر حرکات بدن، راه رفتن با صلابت و ایستایی قدرتمندی را آموخت که بعدها به امضای او در سینما تبدیل شد. دوران آکروبات‌بازی او با یک سقوط وحشتناک و آسیب‌دیدگی شدید ستون فقرات به پایان رسید، اما درس‌های آن برای همیشه در فرم بدنی او باقی ماند.

پس از مهاجرت به آمریکا و ورود به دنیای تئاتر، نقطه عطف ابدی زندگی او فرا رسید: **نمایش «پادشاه و من» (The King and I)**. نقش پادشاه مونگکوت سیام (تایلند) گویی دقیقاً برای فیزیک، لحن و کاریزمای او نوشته شده بود. او برای این نقش سر خود را تراشید (تصمیمی که تا پایان عمر آن را حفظ کرد و به نماد تجاری‌اش تبدیل شد). برینر این نقش را به معنای واقعی کلمه زندگی کرد.

برینر در طول عمر خود، نقش پادشاه سیام را ۴۶۲۵ بار روی صحنه تئاتر ایفا کرد؛ یک رکورد دست‌نیافتنی که نشان‌دهنده‌ی استقامت، تعهد و عشق بی‌پایان او به اجرای زنده بود. او برای نسخه‌ی سینمایی همین اثر نیز برنده‌ی جایزه اسکار بهترین بازیگر نقش اول مرد شد.

نقش‌های ماندگار او و مروری بر کارنامه‌ی سینمایی

نام فیلم (سال تولید)	نقش	اهمیت و تأثیرگذاری
پادشاه و من (۱۹۵۶)	پادشاه مونگکوت	نقطه‌ی عطف کارنامه، برنده‌ی اسکار و تثبیت چهره‌ی نمادین او با سر تراشیده.
ده فرمان (۱۹۵۶)	فرعون رامسس دوم	تقابل بی‌نظیر با چارلتون هستون؛ نمایش اقتدار و غرور در مقیاسی حماسی.
هفت دلاور (۱۹۶۰)	کریس آدامز	بازتعریف مفهوم وسترن؛ رهبری خونسرد، سیاه‌پوش و استراتژیست در یک شاهکار کلاسیک.
وست‌ورلد (۱۹۷۳)	روبات هفت‌تیرکش	پیشگام در ژانر علمی-تخیلی؛ ارائه یک بازی سرد و مکانیکی که الهام‌بخش آرنولد شوارتزنگر در ترمیناتور شد.

خاطرات و ناگفته‌های جذاب برای خوانندگان هم‌داستان

برای تحریریه و مخاطبانی که به دنبال روایت‌های داستانی و خرده‌روایت‌های جذاب در دل تاریخ هستند، زندگی برینر معدن طلاست:

۱. جنگ سرد هالیوودی مابین یول برینر در برابر استیو مک کوئین

هنگام فیلم برداری شاهکار هفت دلّاور (The Magnificent Seven)، تنش جالبی بین یول برینر (که در آن زمان ستاره‌ای بی‌بديل بود) و استیو مک کوئین (که جوانی جویای نام بود) شکل گرفت. مک کوئین که به شدت به دنبال جلب توجه دوربین بود، در صحنه‌های مشترک دست به کارهای ریزی می‌زد تا نگاه مخاطب را از برینر بدزد؛ کارهایی مثل تکان دادن فشنگ‌ها، ور رفتن با کلاه یا چک کردن اسلحه‌اش.

برینر که از این ترفندها آگاه بود، با وقار و خونسردی تلافی می‌کرد. برینر قدی کوتاه‌تر از مک کوئین داشت و مک کوئین از این موضوع برای تسلط فیزیکی در کادر استفاده می‌کرد. به همین دلیل، برینر پیش از شروع برداشت‌ها، تپه‌ی کوچکی از خاک درست می‌کرد و روی آن می‌ایستاد تا بلندتر به نظر برسد. مک کوئین هم به محض اینکه برینر رویش را برمی‌گرداند، با پا تپه‌ی خاکی را خراب می‌کرد! این رقابت پنهان، در نهایت به نفع فیلم تمام شد و پویایی شگفت‌انگیزی به رابطه‌ی این دو شخصیت روی پرده بخشید.

۲. عکاس پشت صحنه‌ها

یول برینر یک عکاس حرفه‌ای و به شدت با استعداد بود. او همیشه یک دوربین لایکا (Leica) همراه خود داشت و در طول دهه‌ها، هزاران عکس بی‌نظیر از پشت صحنه فیلم‌ها، دوستان هالیوودی‌اش (مثل آدری هپبورن، فرانک سیناترا و الیزابت تیلور) و پناهجویان اروپایی ثبت کرد. عکس‌های او صرفاً تصاویر یادگاری نبودند، بلکه پرتره‌هایی عمیق و تحلیلی از انسان‌ها در لحظات واقعی‌شان بودند. عکس‌های او بعدها در قالب کتاب و نمایشگاه‌های متعدد به نمایش درآمدند و تحسین منتقدان عکاسی را برانگیختند.

۳. آخرین پیام او و نگاهی مستقیم به چشم مرگ

شاید یکی از تأثیرگذارترین و تکان‌دهنده‌ترین پرده‌های زندگی یول برینر، پرده‌ی آخر آن باشد. برینر سال‌ها یک سیگاری قهار بود و روزی تا پنج پاکت سیگار می‌کشید. در اواسط دهه ۱۹۸۰، او به سرطان ریه مبتلا شد. با وجود پیشرفت بیماری، او تا ماه‌های آخر زندگی‌اش همچنان تور تئاتر را با دردی طاقت‌فرسا ادامه داد.

اندکی پیش از مرگش در سال ۱۹۸۵، او مقابل دوربین نشست و یک پیام آگاهی‌بخش برای انجمن سرطان آمریکا ضبط کرد که قرار بود دقیقاً پس از مرگش پخش شود. در این ویدیو، او با نگاهی نافذ و صدایی که حالا از شدت بیماری خشن‌دار شده بود، مستقیم به دوربین نگاه کرد و گفت:

"من می‌دانم که این فیلم برای شما دردناک است، اما من می‌خواهم به شما بگویم که سرطان ریه یک بیماری است که می‌تواند هر کسی را بگیرد. من می‌خواهم به شما بگویم که ما باید به هم کمک کنیم تا بتوانیم این بیماری را شکست دهیم. من می‌دانم که این فیلم برای شما دردناک است، اما من می‌خواهم به شما بگویم که ما باید به هم کمک کنیم تا بتوانیم این بیماری را شکست دهیم."

این ویدیو به یکی از قوی‌ترین و تأثیرگذارترین کمپین‌های ضد سیگار در تاریخ تلویزیون تبدیل شد.

یول برینر در ۱۰ اکتبر ۱۹۸۵ درگذشت، اما میراث او همچون یک قطعه ادبی کلاسیک، هرگز غبار کهنگی به خود نمی‌گیرد. او مردی بود که هویتش را خودش معماری کرد، با زبان‌های مختلف با جهان سخن گفت، با گیتارش از دردهای پنهان خواند و در نهایت، به عنوان پادشاهی بلامنازع در حافظه‌ی هنری جهان تاج‌گذاری کرد. برای آرشیو ذهنی مخاطبان، یول برینر نماد انسانی است که به محدودیت‌های جغرافیایی، زبانی و فیزیکی خود غلبه کرد تا به یک «مفهوم» ابدی تبدیل شود.

منابع و مآخذ معتبر

برای تدوین و نگارش این مقاله‌ی تحلیلی، از داده‌های آرشیوی و منابع مستند زیر بهره گرفته شده است:

- Brynner, Rock. *Yul: The Man Who Would Be King*. (کتاب بیوگرافی نوشته‌ی راک برینر، پسر یول برینر، که پرده از بسیاری از رازهای تولد و ریشه‌های او برداشت).
- Capua, Michelangelo. *Yul Brynner: A Biography*. (بررسی تحلیلی کارنامه سینمایی و تئاتری).
- آرشیو مصاحبه‌های تلویزیونی یول برینر در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی (شامل گفتگو با دیک کاوت و سایر برنامه‌های گفتگومحور).
- مستندات و عکس‌های ثبت شده توسط آژانس Magnum Photos از آثار عکاسی یول برینر.
- آرشیو عمومی انجمن سرطان آمریکا (American Cancer Society) پیرامون کمپین پس از مرگ وی.